

فلسفه تحلیلی، شماره سی و پنج، بهار و تابستان ۱۳۹۸، ص ۱۵۹-۱۹۵

بنیادهای ریاضیاتی فلسفه‌ی الن بدیو، بر اساس کتاب هستی و رخداد^۱

مریم هاشمیان

دکتری فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

بابک عباسی^۲

استادیار گروه فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مالک حسینی

استادیار گروه فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

شهلا اسلامی

استادیار گروه فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

از دیدگاه الن بدیو، فیلسوف معاصر فرانسوی، ریاضیات هستی‌شناسی است و نظامی اصل موضوعی بر پایه‌ی نظریه‌ی مجموعه‌ها یگانه شکل اندیشیدن ممکن به هستی بما هو هستی است. بدین‌قرار، در فلسفه‌ی الن بدیو علاوه بر به خدمت گرفته شدن اصول موضوع ریاضی، مفاهیمی که در سنت هستی-شناسی فلسفی می‌شناسیم دگرگون می‌شوند و با مفاهیمی از نظریه‌ی مجموعه‌ها گره می‌خورند یا تناظر می‌یابند؛ گرچه باید تأکید کرد که هستی در فلسفه‌ی او نه شکلی ریاضیاتی دارد نه ابژه‌ای ریاضی است. می‌توان گفت دشوارترین بخش فلسفه‌ی بدیو همین مبحث هستی‌شناسی است، شاید تا حدی، به این دلیل که برای احاطه بر آن باید هم با سنت فلسفی غرب آشنا بود و هم با نظریه‌ی مجموعه‌ها. مضاف بر این، بدون داشتن درک درستی از مباحث فنی او در هستی‌شناسی نمی‌توان درک کاملی از بدنه‌ی فلسفه‌ی او داشت. در این مقاله، نخست نظام ریاضیاتی و اصل موضوعی مورد نظر بدیو تا حد ممکن تشریح می‌شود و سپس برخی از مفاهیم بنیادین فلسفه‌ی او بر پایه‌ی نسبت‌شان با مفاهیم متناظر در نظریه‌ی مجموعه‌ها بیان خواهد شد تا از رهگذر روشن شدن بنیادهای ریاضیاتی فلسفه‌ی وی، معلوم گردد که او چگونه از طریق ریاضیات به هستی می‌اندیشد.

کلیدواژه‌ها: هستی‌شناسی، کثیر، نظریه‌ی مجموعه‌ها، اصل موضوع، رخداد.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۸/۹؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۲/۱۵

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): babbaasi@gmail.com

مقدمه

به نظر الن بدیو ریاضیات همان هستی‌شناسی است. به تعبیر وی، ریاضیات یگانه شکل ممکنِ اندیشیدن به هستی بما هو هستی است. اما مراد وی از ریاضیات در واقع نظریه‌ی مجموعه‌ها و، به تعبیر دقیق‌تر، نظامی اصل موضوعی است که بر پایه‌ی نظریه‌ی مجموعه‌ها بنا شده است. این اصول موضوع ثابت شده‌اند و لذا ما را از درگیری با گزاره‌های مشکوک و مناقشه‌پذیر بی‌نیاز می‌کنند. حال اگر به هستی باید در ریاضیات و به مدد آن اندیشید می‌باید وجوه مختلف این تفکر، بنیادهای آن، و پیامدهایش را تبیین کرد. هدف مقاله‌ی حاضر آن است که نشان دهد بدیو چگونه در ریاضیات و به مدد ریاضیات به هستی می‌اندیشد.

صرف نظر از شباهت(ها) و تفاوت(ها) میان کارکرد ریاضیات در فلسفه‌های پیش از بدیو و هستی‌شناسی ریاضیاتی وی، تلقی خاص بدیو از ریاضیات و هستی‌شناسی، مستلزم به کار بردن واژگان و مفاهیم تازه یا کاربرست تازه‌ی آن مفاهیم است. این تلقی تازه مبتنی است بر به کارگیری اصول موضوعی ریاضیاتی و نیز تعریف و کاربرد دیگرگونه‌ی مفاهیم سنت هستی‌شناسی فلسفی در پیوند با نظریه‌ی اصل موضوعی مجموعه‌ها.^۱ به همین دلیل، ورود به فلسفه‌ی بدیو لاجرم از دروازه‌ی هستی‌شناسی ممکن خواهد شد، و فهم هستی‌شناسی وی پیش از همه در گرو فهم اصول موضوع ریاضیاتی و نیز نسبت این بنیاد ریاضیاتی با مفاهیم اصلی فلسفه‌ی اوست.

فلسفه‌ی بدیو را می‌توان واجد سه سطح متفاوت «هستی‌شناسی»، «منطق»، و «آموزه‌ی رخداد»^۲ دانست. در سطح نخست، که موضوع مقاله‌ی حاضر است، مسئله صرفاً «هستی» است، هستی کثیرها و نهایتاً هستی حقیقت‌ها. در همین سطح است که بدیو ثابت می‌کند، حقیقت‌ها هستومندند. در این سطح، زیربنای ریاضیاتی برای هر آن-

1. axiomatic set theory
2. Doctrine of Event

چه در تمامی سطوح فلسفه‌ی وی بنا خواهد شد طرح می‌شود، به نحوی که هستی-شناسی بر پایه‌ی وضوح و قطعیت اصول موضوع ریاضیاتی‌اش، نه مجموعه‌ای از فرض-ها و پیش‌فرض‌های غیرقابل اثبات، بلکه یک کلّ منسجم و دارای وضوح و روشنی و قطعیت به معنای دکارتی کلمه باشد.

در سطح دوم، که خود بدیو آن را «منطق» می‌خواند، بحث بر سر ظهور و «وجود» هستومندان، از جمله و به ویژه حقیقت‌ها، است. در این سطح، هدف عمده تبیین نحوه-ی ظهور حقیقت در جهان است. اگر حقیقت نیز کثیری از کثیرها باشد، باید دید چه تفاوتی میان ظهور این کثیر و ظهور کثیرهای دیگر در جهان وجود دارد.

نهایتاً در سومین سطح با آموزه‌ی اصلی فلسفه‌ی وی مواجه‌ایم، جایی که هستی-شناسی و منطق با حقیقت و سوپزکتیویته پیوند می‌خورد. در این سطح است که عمارت فلسفی بدیو تکمیل می‌شود. بدیو رخداد را کثیری می‌داند که متشکل است از عضوهای عرصه‌ی رخدادپذیر و خود رخداد.^۱ اگر این مدعای ما درست باشد که حقیقت ستون فلسفه‌ی بدیو، و انقلابی‌ترین و تازه‌ترین وجه این فلسفه‌ی معاصر است، و نیز از آن‌جا که در فلسفه‌ی وی هر حقیقتی ضرورتاً و همواره قائم به وقوع «رخداد» است، شاید بتوان فلسفه‌ی بدیو را از جهتی «فلسفه‌ی رخداد» دانست.

حال پرسش این است که چه هستی‌شناسی‌ای می‌تواند زیربنای فلسفه‌ی رخداد باشد. پاسخ ابتدایی و نهایی این است: هستی‌شناسی ریاضیاتی یا هستی‌شناسی‌ای مبتنی بر نظریه‌ی مجموعه‌ها. بدیو در اصل هستی‌شناسی را ریاضی می‌داند و به این اعتبار، به خلاف انتظار، هستی‌شناسی بیرون از حوزه‌ی وظایف فلسفه قرار می‌گیرد. در واقع اندیشیدن به هستی بما هو هستی در ریاضیات ممکن است یا انجام می‌شود. هستی-شناسی ریاضیاتی نظامی اصل موضوعی است و در قالب اصول موضوع نظریه‌ی

1. Badiou, A., *Being and Event*, Oliver Feltham(Trans), New York, Continuum, 2005, p.506.

مجموعه‌ها به مطالعه‌ی «کثرت محض» می‌پردازد. هستی‌شناسی ریاضیاتی حوزه‌ی «هستی»^۱ در تمایز از وجود^۲ است.

از آن‌جا که در تلقی بدیو از ریاضیات، با دلالت‌های متفاوتی از مفاهیم و نیز با مفاهیم تازه‌ای مواجه‌ایم، در ادامه، نخست تعریف مختصری از مفاهیم کلیدی هستی-شناسی وی به دست می‌دهیم. سپس به مؤلفه‌های ممتاز هستی‌شناسی ریاضیاتی بدیو و نیز پیامدهای این تلقی می‌پردازیم. آن‌گاه اصول موضوع ریاضیاتی مورد نظر وی را که برای تبیین و فهم هستی‌شناسی وی ضروری‌اند شرح خواهیم داد تا روشن شود که بدیو چگونه ریاضیات را در هستی‌شناسی به خدمت می‌گیرد. در بخش پایانی مقاله، نشان خواهیم داد که بر پایه‌ی تلقی خاص بدیو از ریاضیات و دلالت‌های نوین مفاهیم کهن و نیز به مدد مفاهیم تازه، چگونه می‌توان به هستی‌اندیشید.

اصطلاحات کلیدی فلسفه‌ی بدیو

زیربنایی‌ترین مفاهیم فلسفه‌ی بدیو عبارت‌اند از وضعیت،^۳ نمایش^۴ و کثیر^۵. بدیو هر کثیر نمایش‌یافته را وضعیت می‌نامد و تأکید می‌کند که هر وضعیتی ساختارمند است. وضعیت، نمایشی ساختاریافته است و در واقع چیزی جدا از وضعیت‌ها در کار نیست. به عبارت دیگر، وضعیت به هر کثرت نمایش‌یافته‌ی منسجم گفته می‌شود.

وقتی از کثیر یا کثرت نزد بدیو صحبت می‌کنیم می‌باید عدم واحد را پیش فرض قرار داده باشیم. آن‌گاه در غیاب واحد، کثیر، فرم کلی نمایش خواهد بود، یعنی آن‌که هر چیزی برای آن‌که به نمایش در آید ضرورتاً شکل یا فرم یا صورت کثیر را به خود می‌گیرد. نتیجه‌ی بلافصل آن‌که «واحد» نمی‌تواند شکل نمایش باشد و بلکه اصلاً به نمایش در

1. being
2. existence
3. situation
4. presentation
5. multiple

نمی‌آید. حتی هستی نیز تا جایی که داخل در نمایش باشد، کثیر است و به همین دلیل بدیو از هستی-کثیر^۱ (یا هستی کثیر) سخن می‌گوید. پس هستی نیز نمی‌تواند واحد باشد.

نمایش، نقطه‌ی مقابل کثرت نامنسجم است. مفهوم نمایش از سویی با کثیر در پیوند است و از سوی دیگر با ساختار و یک‌شماری^۲. حلقه‌ی اتصال نمایش با دو مفهوم اخیر «وضعیت» است. به عبارت دیگر، عمل شمارش است که به وضعیت‌ها، هر چه وضعیتی که باشد، ساختار می‌دهد. ضمن آن که تمام وضعیت‌ها ساختار می‌یابند. هر چه ساختار می‌یابد به‌زعم بدیو کثیر است و یک‌شماری در واقع، ساختاربندی^۳ است. به عبارتی، یک‌شماری یک عملیات است و «واحد»، نتیجه و تأثیر آن. بدین‌قرار، واحد نزد بدیو صرفاً نتیجه‌ی عملیات شمارش است، و فرض عدم آن در این‌جا نیز هم‌چنان به قوت خود باقی است.

«ساختار» نزد بدیو دلالتی دوگانه می‌یابد. از سویی ما را وامی‌دارد که، عطف به ماسبق، نمایش را کثیری بدانیم که نامنسجم است. از دیگر سو، چنان‌که بعداً خواهیم دید، از آن‌جا که هر وضعیتی در تفکر بدیو فی‌الواقع یک مجموعه است (که تا آن‌جا که هست کثیر است) و از جملاتی تشکیل شده که این‌ها نیز هر کدام یک کثیر است، ساختار این اجازه را به ما می‌دهد که جملات نمایش را به‌مثابه واحدهای یک کثیر ترکیب کنیم. این کثیر، منسجم و ساختارمند است.

بازنمایی حالت شمارش یا ساختاربندی است که به عرصه‌ی دولت یک وضعیت^۴ مربوط می‌شود. به زبان ریاضیاتی، وقتی جمله‌ای در یک وضعیت بازنمایی می‌شود معنایش آن است که دولت وضعیت آن را یک‌شماری می‌کند، و وقتی در یک وضعیت

-
1. multiple-being
 2. count-as-one
 3. structuration
 4. state of a situation

نمایش می‌یابد یعنی که متعلق است به مجموعه‌ی عضوهای وضعیت به‌مثابه یک مجموعه. به تعبیر دیگر، آن‌چه بازنمایی می‌شود، زیرمجموعه‌ای از وضعیت است و آن‌چه نمایش می‌یابد، عضوی از آن.

دولت وضعیت نیز همان چیزی است که ساختار یک وضعیت را یک‌شماری می‌کند، ساختاری که خود جملات وضعیت را یک‌شماری می‌کند. از آن‌جا که ماحصل هر شمارشی، واحد است، یعنی تأثیری واحد، هم ساختار و هم دولت وضعیت خواهان انسجام و یا حتی تحمیل انسجام‌اند. بدیو یک‌شماری ساختار توسط دولت وضعیت را شمارش شمارش یا فراساختار^۱ می‌نامد.

پس در هر وضعیتی دو مفهوم حیاتی داریم: ساختار و فراساختار. فراساختار جزوها یا زیرمجموعه‌های وضعیت را (و نه عضوهای آن را) بازنمایی می‌کند. در این بازنمایی برخی از عضوهای وضعیت نادیده گرفته می‌شوند، یا به عبارتی در بازنمایی دولت وضعیت شمرده نمی‌شوند و غایب‌اند. این مازاد جزوها بر عضوهاست. فراساختار همواره واحد را پیش‌فرض می‌گیرد و هر شمارش آن منوط به وجود واحد است. کثیر از دید بدیو نامنسجم و به تعبیری، عدم‌انسجام محض است. این دولت وضعیت است که به ایجاد انسجام می‌گراید؛ به برساختن واحد از کثرت نامنسجم، از عدم‌انسجام مطلق کثیر.

هستی‌شناسی ریاضیاتی

اگر بخواهیم هستی‌شناسی‌ای را که زیربنای فلسفه‌ی رخداده است تبیین کنیم باید مؤلفه‌های خاص آن را در مقام بنیادهای فلسفه‌ی بدیو روشن سازیم. وی در تأمل اول از بخش اول کتاب هستی و رخداده مسیر حرکت فکر به سمت هستی‌شناسی مورد نظر خویش و نیز موانع، شروط، ضروریات، تناقض‌ها و متناقض‌نماها، محدودیت‌ها و امکان‌ها را،

1. metastructure

نشان می‌دهد.

از دید وی هستی‌شناسی، خود، یک وضعیت است و بدین‌قرار متشکل از کثیرهاست. اما چنان نیست که ساختار وضعیت هستی‌شناختی، کثیر را از ترکیب واحدها بسازد یا که هستی‌شناسی کثیرها را یک‌شماری کند به این قصد که آن‌ها را ذیل واحد گرد آورد (کاری که دولت هر وضعیتی می‌کند، و چنان‌که خواهیم داد، وضعیت هستی‌شناختی فاقد دولت است). این رهیافت بدیو به هستی آن را از مهلکه‌ی تقابل با واحد می‌رهاند. آنچه در این رهیافت لازم می‌آید آن است که ساختار عملیاتی هستی-شناسی، کثیر را به نحوی تمیز دهد که ضرورتی نباشد از کثیر، واحدی بسازد و لذا تعریفی از کثیر داشته باشد.

پس، به‌زعم بدیو، هستی‌شناسی اگر ممکن باشد فقط با کثرت محض سر و کار دارد و واجد صرفاً یک الزام است: «کثیر» که منحصرأً متشکل از کثرت‌هاست و وضعیت هستی‌شناسی مرکب از آن است. هر کثیری، کثیری از کثیرهاست و واحدی در کار نیست. بدین‌قرار، یک‌شماری صرفاً سامان شرایطی است که از رهگذرشان کثیر تشخیص داده می‌شود. بنابراین، آنچه کثیر را در وضعیت هستی‌شناختی مشمول عملیات یک‌شماری می‌کند صرفاً کثیر بودن آن است در سامانی که شروط تمیز و تشخیص کثیر را روشن می‌کند و به هیچ چیز جز کثیر محض اجازه نمی‌دهد که در نمایشی که ساختارش می‌دهد واقع شود.^۱

وجه مهم هستی‌شناسی بدیو پیوند آن است با ریاضیات. البته پرسش از ضرورت وجود پیوندی میان هستی‌ریاضیات و مسئله‌ی هستی، پرسشی کهن است و آشنا به نزد فیلسوفان و اهل فلسفه. اما تفاوت عمده و مهم هستی‌شناسی بدیو با هستی‌شناسی‌های پیش از او در این است که بدیو فلسفه را حوزه‌ی مطالعه‌ی هستی‌شناسی نمی‌داند. فلسفه از دید وی واجد شروطی است که خود با هیچ یک از آن‌ها مطابقت ندارد: تاریخ

1. Badiou, *Being and Event*, p.29.

تفکر «غربی» (اعصاری که تفکر و علم گذشته سپری کرده‌اند و به‌زعم بدیو ما اینک در سومین عصر دانش قرار گرفته‌ایم، عصر شکافی که عقلانیت ریاضیاتی را آشکار می‌کند)، ریاضیات پساکانتوری، روان‌کاوی، هنر معاصر، و سیاست.^۱ تأکید می‌کنیم که این مجموعه‌ی شروط، مجموعه‌ی، به تعبیر بدیو، «معاصر» شروط فلسفه است. بدین قرار، فلسفه در متن تاریخ تفکر بشری و در ادامه‌ی این سیر معنا می‌یابد. نتیجه‌ای که حاصل می‌آید آن است که فلسفه در هر عصری می‌باید دوباره در خویش نظر کند و شروط خویش را بکاود.

از دیگر وجوه مهم تمایز هستی‌شناسی به نزد بدیو، تمرکز و توجه ویژه‌ی او به کثیر در مقابل واحد است و نیز بنیاد نهادن هستی و تحلیل وضعیت بر تهی. هستی‌شناسی مورد نظر بدیو نه تنها در پی وحدت به هر قیمتی نیست، بلکه اساساً یکی از بنیادین‌ترین برنهادهایش عدم واحد است. برای پیش رفتن در این نظام هستی‌شناختی پذیرش این برنهاد ضروری است.

از نگاه بدیو «علم هستی بماهو هستی»، یا هستی‌شناسی، همان ریاضیات است. این مدعا پیامدهایی دارد که بدیو آن‌ها را پیش‌بینی می‌کند و خوشایندشان می‌داند، از جمله آن‌که حکم اینهمانی ریاضیات و هستی‌شناسی، ما را از جست‌وجوی شالوده‌ی ریاضیات معاف می‌کند. پیامد دیگر این‌همانی ریاضیات و هستی‌شناسی فیصله یافتن مسئله‌ی کهن ماهیت اعیان ریاضیاتی^۲ است. چنان‌که می‌دانیم فیلسوفان بر سر سرشت چنین اعیانی اختلاف نظر داشته‌اند و هر یک ماهیتی متفاوت به این اعیان نسبت داده‌اند. افلاطون آن‌ها را اعیان مثالی یا ایدئال می‌دانست، ارسطو اعیان انتزاع شده از جوهر محسوس، دکارت ایده‌های فطری، و کانت اعیان برساخته در شهود محض، و ... اما به‌زعم بدیو هیچ‌گونه اعیان ریاضیاتی‌ای در کار نیست. یا به بیان دقیق خودش «ریاضیات

1. Badiou, *Being and Event*, p.5.

2. mathematical objects

هیچ چیزی را نمایش نمی‌دهد» به جز خود نمایش را^۱ این شرط هر گفتاری در باب هستی بما هو هستی است.

سومین پیامد آن است که، بر حسب کاربست ریاضیات بر علوم طبیعی، اگر ریاضی علم هرآنچه هست، تا آنجا که هست، باشد، آن‌گاه ایضاً مسئله‌ی هستی، نمایش و عینیت بلافاصله بدیهی می‌گردد. از دیر باز فیلسوفان ریاضیات را نوعی الگوی یقین و دقت می‌دانستند و لذا می‌بایست جایگاه اعیانی را که توسط این یقین و دقت مفصل‌بندی شده بود روشن می‌کردند.^۲ ریاضیات، با تعریفی که در فوق ارائه شد، نمایش کثیرها را توجیه و تبیین می‌کند. علوم دیگر چنین نیستند. مثلاً فیزیک خود وارد نمایش می‌شود و مستلزم چیزی بیشتر است، حال آن‌که ریاضی علم شناخت هستی به ما هو هستی است، شناخت کثیر، نمایش. کثیر نزد بدیو فرم کلی نمایش است وقتی که بپذیریم «واحد» وجود ندارد. البته که هستی ریاضیاتی نیست و بدیو هرگز مدعی چنین چیزی نیست. هستی نه ابژه است و نه موجد ابژه‌ها. ریاضیات یگانه گفتاری است که در آن تضمین کامل و معیاری برای حقیقت آن‌چه می‌گوییم در اختیار داریم.

برنهادی که من از آن دفاع می‌کنم به هیچ وجه اعلام نمی‌کند که هستی ریاضیاتی است، که یعنی متشکل است از عینیت‌های ریاضیاتی. برنهادی است درباره‌ی گفتار^۳ نه درباره‌ی جهان. این برنهاد تصدیق می‌کند که ریاضیات، در سرتاسر تمامیت صیوروت تاریخی‌اش، آن‌چه را که در باب هستی بما هو هستی به بیان درآمدنی است بیان می‌کند. هستی‌شناسی نه تنها خود را به این همان‌گویی‌ها (موجود آن چیزی است که هست) یا به اسرار (نوعی تقریب همواره به تعویق‌افتاده‌ی یک حضور) تقلیل نمی‌دهد، بلکه علمی است غنی، پیچیده و پایان‌ناپذیر.^۴

1. Badiou, *Being and Event*, p.7

2. Ibid.

3. discourse

4 Ibid, p.8.

یکی از مهم‌ترین پیامدها، که در فوق به آن اشاره شد، نیز این است که فلسفه از هستی‌شناسی مجزا می‌شود، زیرا آن‌چه در باب هستی بما هو هستی به بیان درآمدنی است هرگز از گفتار فلسفه بر نمی‌آید. پس به‌رغم تاریخ فلسفه، هدف فلسفه دیگر عرضه-ی رساله‌ای در باب هستی نیست، رساله‌ای که به ناگزیر رساله‌ای ریاضیاتی خواهد بود. در عوض، هدف فلسفه، به‌زعم بدیو، بنا نهادن بر نهادی فراهستی‌شناختی است دال بر این‌که «ریاضیات، تاریخیت گفتار در باب هستی بما هو هستی» است.^۱

مقصود از این هدف‌گذاری آن است که فلسفه به مفصل‌بندیِ دو گفتاری که فلسفه نیستند اختصاص یابد. به عبارتی، فلسفه به عوض پرداختن به هستی، بدل می‌شود به مفصل ریاضیات، علم هستی، و آموزه‌های مداخله‌گرانه‌ی رخداد؛ جایی که سخن نه بر سر هستی بما هو هستی، که بر سر وجود است. پس بر نهاد این‌همانی ریاضیات و هستی‌شناسی بر نهادی فراهستی‌شناختی است. معنای این حرف آن است که چنین بر نهادی نه می‌تواند صرفاً ریاضیاتی باشد و نه صرفاً هستی‌شناختی.

از آن‌جا که حقیقت نزد بدیو پسا‌رخدادی است، وظیفه‌ی فلسفه در نسبت با حقیقت نیز به کلی متفاوت می‌شود. وظیفه‌ی فلسفه تولید حقیقت نیست بلکه بررسی کلّ مجموعه به قصد تعیین نسبت کثیرها با رخداد است. پس فلسفه نه حقیقت می‌آفریند، نه گفتاری است در باب حقیقت، نه رسالتی هستی‌شناختی بر دوش دارد.

مراد بدیو از ریاضیات در بحث از هستی‌شناسی، نظریه‌ی مجموعه‌هاست. زیرا نظریه‌ی مجموعه‌ها هر وضعیتی را می‌تواند فرمالیزه (صوری‌سازی) کند، البته به شرط آن‌که نظریه‌ی مجموعه‌ها را اندیشه‌ای بسنده در باب کثیر محض، یا نمایش نمایش بدانیم، و تا آن حد که نظریه‌ی مجموعه‌ها انعکاس‌دهنده‌ی هستی وضعیت باشد، یعنی انعکاس‌دهنده‌ی کثیر کثیرها که تشکیل‌دهنده‌ی هر نمایشی است. پس برای فرمالیزه کردن یک وضعیت درون این چارچوب بهترین راه در نظر گرفتن یک مجموعه است به

1. Badiou, *Being and Event*, p.13.

طوری که مشخصاتش قابل‌مقایسه باشند با مشخصات آن نمایش ساختاریافته (وضعیت).^۱ به‌زعم بدیو زبان صوری ریاضیات (نظریه‌ی مجموعه‌ها) زبان اندیشیدن است. پس فرمالیزه کردن یک مفهوم، راه‌گشای اندیشیدن به آن مفهوم است.

نظریه‌ی مجموعه‌ها

حال، نگاهی می‌اندازیم به بحث بدیو در باب نظریه‌ی مجموعه‌ها، چنان‌که خود وی در هستی و رخداد شرح می‌دهد. این بحث در واقع مقدمه‌ای ضروری برای فهم فلسفه‌ی اوست. به تعبیری، نظریه‌ی مجموعه‌ها زیربنای کلّ ساختمان نظری فلسفه‌ی بدیو است. نظریه‌ی ریاضی کثیر محض اصطلاحاً نظریه‌ی مجموعه‌ها خوانده می‌شود و مبدع آن کانتور^۲ بود. تعریف کانتور از مجموعه بدین‌قرار است: «اجتماع یک کلکسیون شیء در یک کل، به نحوی که حس ما یا ادراک ما توانایی تمیز و تشخیص آن را داشته باشد. هر کدام از این اشیاء یک عضو از مجموعه می‌باشند».^۳ اما بدیو پس از ارائه‌ی تعاریفی که کانتور و فرگه از مجموعه به دست می‌دهند روشن می‌کند که تمام تلاش‌ها در جهت تعریف دقیق و قطعی و عاری از تناقض مجموعه، به شکست منتهی می‌شود.

در این‌جا از بیان تاریخچه‌ی مباحث موجود حول تعریف مجموعه صرف نظر می‌کنیم و صرفاً به نظام صوری تسرملو-فرانکل^۴ می‌پردازیم که مبنای مورد قبول بدیو برای بحث از هستی‌شناسی است. پیش از ورود به بحث، می‌باید دو ضرورت را ذکر کنیم. نخست ضرورت اجتناب از هر گونه امید به صراحت در تعریف انگاره‌ی مجموعه است. به‌زعم بدیو نه زبان و نه شهود قادر نیستند از کثیر محض، به صورت یک‌شماری‌شده در قالب مفهومی تک‌معنایی و فاقد ابهام، پشتیبانی کنند (چنان‌که در نظریه‌ی مجموعه‌ها

1. Badiou, *Being and Event*, p.130.

2. Cantor

۳. بروئر، ژ. ورودی به نظریه‌ی مجموعه‌ها، ترجمه پرویز شهریاری، تهران، انتشارات پویش، ۱۳۵۹ش، ص ۱۰.

4. Zermelo-Fraenkel

این اتفاق مثلاً ذیل مفهوم «تعلق» یا مفهوم «شمول» می‌افتد. به‌زعم بدیو خوش‌بینی کانتور آن بود که تصور می‌کرد شهود این قدرت را دارد که ابژه‌هایش را تمامیت ببخشد. خوش‌بینی فرگه نیز آن بود که قائل به زبانی خوش‌ساخت و کاملاً صوری شده بود که هر مفهومی اگر می‌توانست در آن ثبت شود کثیری «موجود» را تجویز می‌کرد. پس کثیر لزوماً درون زبان واقع می‌شد و هستی نیز اگر می‌توانست خود را به زبان عرضه کند، محل کارایی این زبان نمی‌شد. اما به نظر بدیو، هستی کثیر قائم به نظرگاه زبان نیست. مجاز نیستیم هر چیزی را که بتوان بر حسب یک خاصه^۱ رده‌بندی‌اش کرد، «مجموعه» به حساب آوریم. نتیجه آن‌که ابژه‌های نظریه‌ی مجموعه‌ها (یعنی کثرت‌ها، یا مجموعه‌ها) در نظامی اصل موضوعی گسترش می‌یابند، نظامی که در آن خاصه‌ی «مجموعه» بودن^۲ لحاظ نمی‌شود.

دوم ضرورت اجتناب از کثیرهای پارادوکسیکال است. یعنی ناموجوداتی که «نشانه‌ی عدم‌انسجام هستی‌شناختی‌شان انهدام زبان است».^۳ نمونه‌ی معروف در این باب، مجموعه‌ای است از عضوهایی که خودشان عضو خودشان نباشند، مثلاً

$$P = \{a / \sim(a \in a)\}$$

مجموعه‌ی P را چنین تعریف می‌کنیم:

اگر P عضو خودش باشد، یعنی $P \in P$ ، آن وقت باید واجد خاصه‌ی $\sim(P \in P)$ نیز باشد. اگر عضو خودش نباشد، یعنی $\sim(P \in P)$ ، آن‌گاه واجد خاصه‌ای است که آن را عضوی از خودش می‌کند (یعنی این‌که جزو aهایی است که عضو خودشان نیستند). در نهایت، $(P \in P)$ هم‌ارز خواهد بود با $\sim(P \in P)$. این هم‌ارزی یک گزاره با نفی خویش «انسجام منطقی زبان را از بین می‌برد».^۴ چنین کثیری (مجموعه‌ای) عدم‌انسجام یا ناسازی‌ای به بار می‌آورد که به موجب آن زبان نظریه‌ی مجموعه‌ها ویران می‌شود.

1. property

2. Badiou, *Being and Event*, pp.41-43.

3. Ibid, p.43.

4. Ibid, p.41.

بنابراین نظام اصل موضوعی باید چنان باشد که آن چه را که مجموعه می‌داند، یعنی در واقع هر چیزی که این نظام از آن سخن می‌گوید، قرین تناقض نباشد؛ یعنی همبسته نباشد با فرمول‌هایی هم چون فرمول فوق که تناقض و عدم انسجام به بار می‌آورند.^۱

تأکید می‌کنیم که بنا به دو ضرورت مذکور، هر گونه تعریف مجموعه یا به دست دادن معیاری برای تعریف آن کنار نهاده می‌شود. در هر حال، به نظر بدیو، تسرملو وظیفه‌ی برآوردن این دو ضرورت را بر عهده گرفت و فرانکل، فون نویمان^۲ و گودل^۳ آن را تکمیل کردند. تحقق این وظیفه‌ی دوگانه در قالب نظام اصل موضوعی صوری انجام گرفت. به زعم بدیو تدوین اصول موضوع بایسته است به طوری که کثیر، بدون مفهوم، یعنی بدون دلالت بر هستی واحد،^۴ ابراز شود. ویژگی‌های اصلی نظام اصل موضوعی تسرملو (نظام فرمال تسرملو-فرانکل) که بدیو آن‌ها را در تأمل سوم از کتاب هستی و رخداد ذکر می‌کند، مقدمه‌ی مناسبی اند برای ورود به بحث از نظام اصل موضوعی نظریه‌ی مجموعه‌ها.

ویژگی اول آن که لغت‌نامه‌ی نظام صوری تسرملو-فرانکل فقط شامل یک نوع رابطه است (رابطه‌ی تعلق، \in) و بنابراین شامل هیچ محمول یگانی، هیچ خاصه یا خاصیتی، نیست. پس هر گونه ساخت^۵ یک نماد را در صورتی که معنای آن «مجموعه بودن» باشد کنار می‌نهد. کثیر در این جا به این صورت مشخص می‌شود: چیزی، مثلاً α ، به طور کلی بر اساس کثیر دیگری، مثلاً β ، نمایش داده می‌شود: $\alpha \in \beta$ ، به این معنا که α متعلق است به β یا α عضو β است. خود مفهوم کثیر در این جا واحد انگاشته نمی‌شود، بلکه، به تعبیر بدیو، واحد به علامت تعلق (\in) اختصاص داده می‌شود.

1. Badiou, *Being and Event*, pp.41-43.
2. von Neumann
3. Gödel
4. being-of-the-one
5. construction

ویژگی دوم این که نظام اصل موضوعی تسرملو فقط واجد یک نوع متغیر، یک فهرست از متغیرها، است. وقتی می‌نویسم α متعلق است به β علامت‌های α و β متغیرهایی از فهرستی واحدند و لذا می‌توان آن‌ها را با هر جمله‌ی مشخصاً غیرقابل-تمایزی جایگزین کرد.

بنا بر آنچه گفته شد، در این نظریه تمایزی میان ابژه‌ها و گروه‌های ابژه‌ها، یا میان عضوها و مجموعه‌ها، نیست. همه چیز کثیر است و هر چیزی یک مجموعه است. بدین‌سان، آنچه این نظریه نمایش می‌دهد و عرضه می‌کند بدون آن که مفهومی را به ما بدهد، همواره از نوع مجموعه است. هر آنچه متعلق است به یک کثیر همواره یک کثیر است. «عضویت» بر وفق این نظریه کیفیتی ذاتی نیست، بلکه صرفاً رابطه‌ای ساده است که از رهگذر کثرتی به توسط کثرتی دیگر نمایش داده می‌شود. آنچه این نظریه نمایش می‌دهد فقط «کثیر» است و هر کثیری فی حد ذاته کثیر کثیرهاست.^۱

سومین ویژگی اصلی نظام تسرملو مربوط است به روالی که اتخاذ می‌کند برای پرداختن به پارادوکس‌ها: یک خاصیت فقط با این فرض کثیری مفروض را تعیین می‌کند - بخشد که پیشاپیش کثیری نمایش‌یافته در کار بوده باشد. اگر کثیری پیشاپیش نمایش‌یافته باشد، یعنی بر وفق نظام اصل موضوعی نمایش‌یافته است و بدین‌قرار سخن گفتن از آن ما را گرفتار تناقض زبانی نمی‌کند.

نظام اصل موضوعی در این نظریه‌ی ریاضیاتی فقط شامل نه اصل موضوع است که از میان‌شان فقط یکی وجودی است، یعنی کارش حکم مستقیم یک وجود است و نه تنظیم ساختمانی که از پیش هستی کثیری نمایش‌یافته را فرض می‌گیرد.^۲ حال پایه‌ترین این اصول موضوع را نام می‌بریم و به اختصار شرح می‌دهیم.

1. Badiou, *Being and Event*, pp.44-45.

2. Ibid, p.60.

اصل موضوع توسیع^۱: همان و دیگری

بنابراین اصل موضوع دو مجموعه برابر (این همان) اند اگر کثیرهایی که این دو مجموعه کثیرهای آنها هستند، یعنی کثیرهایی که این دو مجموعه یک‌شماری مبتنی بر نظریه‌ی مجموعه‌شان را تضمین می‌کنند، «همان» باشند. دو کثیر α و β را در نظر بگیرید. اگر هر کثیری که در نمایش α نمایش می‌یابد در نمایش β نیز نمایش یابد، و بر عکس، آن-گاه این دو کثیر، α و β همان‌اند.

$$\text{به زبان ریاضی: } (\forall \gamma) [(\gamma \in \alpha) \leftrightarrow (\gamma \in \beta)] \rightarrow (\alpha = \beta)$$

نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که این اصل موضوع در باب وجود کثیرها چیزی نمی‌گوید. بلکه فقط و فقط قاعده‌ی معیارین تفاوت‌گذاری یا تمایزگذاری هر کثیر احتمالاً موجودی را تعیین می‌کند. چنان‌که از بیان اصل موضوع نیز برمی‌آید، مبنای این-همانی و تفاوت کثیرها، تعلق (E) است.^۲

اصل موضوع توسیع و سه اصل موضوعی که در ادامه می‌آیند، از یک مقوله‌اند و عملیات مشروط‌اند. به این معنا که صرفاً از وجودی ذیل وجودی دیگر سخن می‌گویند. یعنی بنا به صورت کلی‌شان، هر سه می‌گویند به ازای هر α یک β وجود دارد به طوری که فلان رابطه را با α دارد. «به ازای هر α » دال بر آن است که اگر α بی وجود داشته باشد همواره یک β وجود دارد که بنا به فلان قاعده با α رابطه دارد. اما هرگز چیزی در باب وجود یا عدم خود α به ما نمی‌گوید.^۳

اصل موضوع مجموعه‌ی توانی^۴ (مجموعه‌ی زیرمجموعه‌ها)

طبق این اصل اگر مجموعه‌ای در کار باشد، آن‌گاه زیرمجموعه‌های آن مجموعه را می-

1. extensionality

2. Badiou, *Being and Event*, pp.60-61.

3. Ibid, p.62.

4. power set

توان یک‌شماری کرد: آن‌ها یک مجموعه‌اند، یعنی مجموعه‌ی تمام زیرمجموعه‌های مجموعه‌ی نخست یا مجموعه‌ی توانی آن هستند. زیرمجموعه‌ای از یک کثیر، کثیری است که تمام کثیرهای نمایش‌یافته در نمایش آن (یعنی کثیرهای متعلق به آن یا عضو آن) توسط مجموعه‌ی نخست نیز نمایش می‌یابند، بدون آن‌که معکوس این مسئله ضرورتاً صادق باشد. مجموعه‌ی β زیرمجموعه‌ای از α است ($\beta \subset \alpha$) است اگر وقتی γ عضوی از β باشد ($\gamma \in \beta$) عضو α هم باشد ($\gamma \in \alpha$). زیرمجموعه‌ی α بودن β ، یعنی شمول آن در α) را به زبان ریاضی چنین بیان می‌کنیم:

$$(\forall \gamma) [(\gamma \in \beta) \rightarrow (\gamma \in \alpha)]$$

شایان ذکر است که مفهوم زیرمجموعه یا زیرکثیر^۲ در نظریه‌ی مجموعه‌ها و نیز در فلسفه‌ی بدیو مفهومی بنیادین است. تمایزگذاری میان شمول (\subset) و تعلق (\in) نیز از مباحث مهمی است که چه در نظریه‌ی مجموعه‌ها و چه در فلسفه‌ی بدیو بارها و بارها به آن خواهیم خورد و برای فهم این هر دو حیاتی است.

این اصل موضوع به همراه اصل موضوع اجتماع، ترکیب‌ها (زیرمجموعه‌ها) و انتشارها^۳ (اجتماع) را چنان تنظیم یا قاعده‌مند می‌کنند که ذیل قانون شمارش باقی می‌مانند. مجموعه‌ی توانی α را $P(\alpha)$ می‌نویسیم. به زبان نظریه‌ی مجموعه‌ها تعریف مجموعه‌ی توانی به قرار زیر است:

$$(\forall \alpha)(\exists \beta)[(\forall \gamma)[(\gamma \in \beta) \leftrightarrow (\gamma \subset \alpha)]]$$

یا به عبارتی:

$$[\gamma \in \rho(\alpha)] \leftrightarrow (\gamma \subset \alpha)$$

1. Badiou, *Being and Event*, p.62.

2. sub-multiple

3. dissemination

اصل موضوع اجتماع^۱

به ازای هر مجموعه مجموعه‌ی عضوهای عضوهای آن مجموعه وجود دارد. یعنی اگر α نمایش یابد، یک β معین نیز نمایش می‌یابد که تمام δ هایی که خودشان متعلق‌اند به γ یی که خودش متعلق است به α متعلق‌اند به آن [یعنی β]. چنان که بدیو می‌گوید کثیر β نخستین انتشار کثیر α را گرد می‌آورد. این انتشار از این راه به دست می‌آید که کثیرهای متعلق به α به کثیرهای دیگری که متعلق‌اند به عضوهای α تجزیه شود:

$$(\forall \alpha) (\exists \beta) [(\delta \in \beta) \leftrightarrow (\exists \gamma) [(\gamma \in \alpha) \& (\delta \in \gamma)]]$$

در باب انتشار، شاید بتوان گفت که این اصطلاح، که بیشتر فلسفی است (دریدایی) تا ریاضیاتی، نزد بدیو متضمن نوعی تکثیر و گسترش کثیرهاست. هر کثیر در مقام یک مجموعه، متشکل است از کثیرهای دیگری که خود مجموعه‌هایی‌اند متشکل از عضوهایی. وقتی از انتشار یک کثیر صحبت می‌کنیم، در حقیقت از امکان گسترش آن بر مبنای خودش، و نه هیچ قانون یا عامل بیرونی دیگر، صحبت می‌کنیم. پس انتشار کثیر متضمن گسترش یا بارآوری آن است. از دیگر سو، بنا بر اصل موضوع اجتماع، مجموعه‌ی عضوهای عضوهای یک کثیر، یکی از انتشارهای آن کثیر است. این یعنی می‌توان انتظار داشت که یک کثیر به شیوه‌های دیگری نیز گسترش یابد.

حال اگر سخن از نخستین انتشار باشد، با فرض وجود α مجموعه‌ی β به صورت $U\alpha$ نوشته خواهد شد (اجتماع α). نکته‌ی مهم آن که $U\alpha$ که کثیر نخستین را منتشر می‌کند و سپس آنچه را که زین قبل منتشر شده بود یک‌شماری می‌کند، کثیر است. هرچند که $U\alpha$ وحدت‌دهنده‌ی کثیرهای نخست است، درست هم‌چون خود مجموعه‌ی آغازین کثیر است. نظریه‌ی مجموعه‌ها هرگز با هیچ چیزی که نامتجانس با کثیر محض باشد مواجه نمی‌شود.^۲

1. union

2. Badiou, *Being and Event*, pp.63-64.

اصل موضوع تفکیک^۱ یا اصل موضوع تسرمولو

بدیو می‌گوید آنچه بر این اصل موضوع حاکم است، به‌رغم نقدهای وارد بر آن و یا حتی تلقی خود تسرمولو از آن، گره خوردن زبان، وجود و کثیر است. این اصل موضوع می‌گوید که با فرض یک کثیر، یا به ازای هر کثیر مفروض یا نمایش‌یافته، زیرکثیری از جملات وجود دارد؛ جملاتی که در فرمول $\lambda(\alpha)$ صدق می‌کنند یا در واقع برخوردار از خاصیتی‌اند که این فرمول بیانش می‌کند. در این‌جا فرمول زبانی مذکور، مستقیماً حاکی از وجود یا نمایش چیزی نیست. یعنی فی‌نفسه دال بر وجود یا نمایش نیست. فرمول صرفاً زیرمجموعه‌ای را تفکیک می‌کند که متشکل از جملاتی است که فرمول را معتبر و در آن صدق می‌کنند. فرض آن است که از پیش نمایشی در کار بوده و لذا این تفکیک درون آن نمایش صورت می‌گیرد. نمایش مذکور نیز این تفکیک را تأیید و حمایت می‌کند.^۲

بنابراین، اصل موضوع تفکیک به هیچ وجه وجودی نیست. بلکه به ازای کثرتی مفروض و از پیش موجود، مبین وجود جزئی (زیرکثرتی) از کثرت نخست است که عضوهای آن $\lambda(\alpha)$ را معتبر می‌کنند. در این گزاره‌ی کلی هر وجود مفروضی، بر مبنای زبان، وجودی ضمنی را استنتاج می‌کند:

$$(\exists \beta) (\forall \gamma) [[(\gamma \in \alpha) \wedge \lambda(\gamma)] \leftrightarrow (\gamma \in \beta)] (\forall \alpha)$$

در گزاره‌ی بالا $(\exists \beta)$ وجود ضمنی است، وجودی که در ضمن وجود مفروض α قرار دارد. اصل موضوع تفکیک به خودی خود هیچ گونه نتیجه‌گیری درباره وجود را روا نمی‌دارد. آنچه اعلام می‌کند این است: اگر α وجود داشته باشد آن‌گاه β بی‌وجود دارد (که جزئی از α است) که عضوهایش در فرمول $\lambda(\alpha)$ صدق می‌کنند. اما اصل موضوع در مورد وجود خود α هیچ چیز نمی‌گوید. به‌زعم بدیو آنچه تسرمولو به مثابه گره

1. separation

2. Badiou, *Being and Event*, p.46.

خوردن زبان-وجود-کثیر پیش می‌نهد فقط تصریح می‌کند که زبان، درون یک وجود داده‌شده‌ی مفروض (درون کثیری از پیش نمایش‌یافته)، وجود یک زیرکثیر را تفکیک می‌کند، اما وجود این زیرکثیر را زبان وضع نمی‌کند. آن‌چه زبان به ما می‌گوید این است که اگر کثیری (مجموعه‌ای) وجود داشته باشد، زیرمجموعه‌ی آن کثیر وجود خواهد داشت.^۱

بدیو ادعا می‌کند که اصل موضوع تفکیک ماتریالیستی است از این جهت که شمایل ایدئالیسم زبان‌شناسانه^۲ را رها می‌کند. در ایدئالیسم زبان‌شناسانه نمایش وجودی کثیر مستقیماً از زبانی خوش‌ساخت استنتاج می‌شود. یعنی وجود کثیر در زبان وضع می‌شود. این اصل موضوع اثبات می‌کند که زبان منحصراً درون پیش‌فرض وجود است که عمل (تفکیک) می‌کند. نمایشی که از پیش آن‌جاست، آن‌چه را زبان در چارچوب کثرت منسجم استنتاج می‌کند تأیید می‌کند.^۳ این اصل موضوع به دلایل مختلف، از جمله ماتریالیستی بودن و لذا هم‌خوانی‌اش با روح و ریشه‌ی ماتریالیستی فلسفه‌ی بدیو، حائز اهمیت است و به همین علت هم در هستی و رخداد فضای بیشتری به آن اختصاص داده شده است تا سایر اصول موضوع نظریه‌ی مجموعه‌ها.

نکته‌ی پایانی در خصوص این اصل موضوع، مبین دلیل اهمیت آن نزد بدیو در ارتباط با نظریه‌ی مجموعه‌هاست. به‌زعم بدیو این اصل موضوع درون هستی‌شناسی موضع‌گیری می‌کند. موضع آن را بدیو بدین صورت خلاصه می‌کند:

نظریه‌ی کثیر، به‌مثابه شکل کلی نمایش، نمی‌تواند فرض کند که فقط بر مبنای قاعده‌ی صوری محض آن _خاصیت‌های خوش‌ساخت_ است که وجود یک کثیر (یک نمایش) استنتاج می‌شود. هستی می‌باید از پیش آن‌جا باشد؛ کثیری محض، به‌مثابه کثیر کثیرها، می‌باید نمایش یابد تا قاعده کثرتی منسجم را تفکیک کند، کثرتی که خود متعاقباً

1. Badiou, *Being and Event*, p.47.

2. idealinguistry

3. Ibid.

توسط ژست نمایش نخستین نمایش می‌یابد.^۱

حال اگر، در چارچوب نمایش اصل موضوعی بر مبنای زبان، وجود یک کثیر تضمین می‌شود، پس نقطه‌ی مطلقاً آغازین هستی کجاست؟ بدیو تأکید می‌کند که زبان که مجهز است به تجزیه‌ها و ترکیب‌ها، به تنهایی نمی‌تواند وجود کثیر محض را بنیاد نهد، نمی‌تواند تضمین کند یا اطمینان بدهد که آنچه این نظریه نمایش می‌دهد به راستی نمایش است. حالا اگر زبان چنین قدرتی ندارد، اگر زبان نمی‌تواند وجود کثیر را برنهد، اگر زبان نمی‌تواند نقطه‌ی آغازین هستی باشد، پس زبان‌شناسی هم نمی‌تواند مبنای درست و کاملی برای هستی‌شناسی باشد. در این نکته، بدیو، تلویحاً، در تقابل با سنتی قرار می‌گیرد که هستی و زبان را چنان لاینفک می‌داند که گویی زبان تنها افق وجود است. این اصل موضوع، قابلیت زبان برای عرضه یا نمایش دادن کثیرها را تابع این امر واقع می‌کند که پیشاپیش نمایش در کار است.

اصل موضوع جایگزینی^۲

صورتبندی طبیعی این اصل موضوع چنین است: اگر مجموعه‌ای داشته باشیم و عضوهای این مجموعه را با عضوهای دیگر جایگزین کنیم، یک مجموعه به دست می‌آوریم. صورتبندی فراهستی‌شناختی این اصل موضوع می‌گوید: اگر کثیری از کثیرها نمایش یافته باشد، کثیر دیگری نیز نمایش می‌یابد که متشکل است از جایگزینی یک به یک کثیرهای جدید با کثیرهای نمایش یافته توسط کثیر نخست. فرض این است که این کثیرهای جدید خودشان جایی دیگر نمایش یافته بوده‌اند. به‌زعم بدیو ایده‌ی عمیق و تکین این اصل موضوع چنین است: «اگر یک‌شماری از این راه عمل می‌کند که انسجام یک-کثیر بودن را به برخی کثیرها بدهد، آن وقت اگر این کثیرها، جمله به جمله، با

1. Badiou, *Being and Event*, p.48.

2. replacement

کثیرهایی دیگر جایگزین شوند نیز باز این یک‌شماری عمل خواهد کرد»^۱.
بدیو تأکید می‌کند که آن‌چه در بالا گفته شد معادل آن است که بگوییم «انسجام یک کثیر به کثیرهای جزئی‌ای که این کثیر، کثیر آن‌هاست وابسته نیست»^۲. پس انسجام یک کثیر محصول یک‌شماری آن کثیر است نه معلول چپستی کثیرهایی که عضو آن هستند.

حال می‌توان پرسید که اگر یک‌شماری، عمل دولت وضعیت (یعنی آن چیزی که ساختار یک وضعیت را یک‌شماری می‌کند و در بخش‌های بعدی به تفصیل از آن خواهیم گفت) باشد، آیا می‌توان نتیجه گرفت که دولت وضعیت به ماهیت کثیرهای وضعیت یکسره بی‌اعتناست؟ به عبارتی دولت وضعیت انسجامی را که می‌خواهد، به هر کثیری و به هر جایگزینی برای آن کثیر می‌دهد، فارغ از این‌که آن کثیر چه باشد. پس شاید بتوان گفت که مسئله برای دولت وضعیت صرفاً آن است که انسجام مورد نظرش حفظ شود، و لذا هر کثیری خود را به قالب عضویت در مجموعه‌ی مورد نظر درمی‌آورد. آیا کثیر می‌تواند از شمرده شدن در این عملیات شمارش اولیه یا ثانویه (یعنی شمارش پس از جایگزینی) سر باز زند؟ این پرسش‌ها را می‌باید در مقاله‌ای مجزا بررسی کرد زیرا هر یک مبین امکانی است در فلسفه‌ی بدیو برای اتصال هستی‌شناسی به نظریه‌ی سوژه و آموزه‌ی رخداد.

اما در قلمرو هستی‌شناسی، چنان‌که روشن شد اگر کثیرها را تغییر دهیم انسجام که صرفاً یک نتیجه است برجا می‌ماند مادامی که جایگزینی را کثیر به کثیر انجام دهیم. حال اگر عملکرد نظریه‌ی مجموعه‌ها را نمایش نمایش کثیر بدانیم، آن‌گاه یک‌شماری کثیرها به چپستی آن‌چه این کثیرهای یک‌شماری شده کثیرهای آن هستند بی‌اعتناست. این پنج اصل موضوع مبین نظام ایده‌هایی هستند که بر مبنایشان، هر نمایشی در

1. Badiou, *Being and Event*, pp.64-65.

2. Ibid, p.65.

مقام شکل هستی، نمایش می‌یابد: تعلق، تفاوت، شمول، انتشار، زوج زبان/وجود، و جایگزینی.^۱ این نکته متضمن دیدگاه بدیو است در باب وضعیت هستی شناختی به مثابه نمایش نمایش. در این باره در بخش‌های بعد سخن خواهیم گفت.

اصل موضوع مجموعه‌ی تهی^۲

صورتبندی طبیعی این اصل موضوع بدین قرار است: وجود دارد مجموعه‌ای که هیچ عضوی ندارد. معنای این جمله آن است که هیچ کثیری در کار نیست که متعلق به این مجموعه باشد، پس نمی‌تواند خودش را نمایش دهد. در این نقطه تمایز شهودی میان اعضا و مجموعه‌ها فرو می‌یابد. صورتبندی فراهستی شناختی این اصل می‌گوید: «امر نمایش‌ناپذیر نمایش می‌یابد، به مثابه یک جمله‌ی تفریقی^۳ نمایش نمایش. یا: کثیری هست که تحت ایده‌ی کثیر قرار ندارد».^۴

صورتبندی فنی این اصل موضوع با یک سور وجودی آغاز می‌شود و با نفی وجود ادامه می‌یابد، نفی‌ای که مربوط است به تعلق:

$$(\exists \beta) [\sim (\exists \alpha) (\alpha \in \beta)]$$

جمله‌ی فوق را چنین می‌خوانیم: وجود دارد β به طوری که هیچ α یی که به آن متعلق باشد وجود ندارد. از دید بدیو نفی تعلق یعنی نفی نمایش، و نفی نمایش یعنی نفی وجود (existence) زیرا وجود عبارت است از «بودن در نمایش».^۵

تهی اسم خاص هستی است. مدلول هر اسم خاصی لزوماً یکتاست. در این جا بدیو به دقت واحد و یکتایی^۶ را تفکیک می‌کند. یکتایی، در تمایز از واحد بودن که صرفاً

1. Badiou, *Being and Event*, p.66.

2. void-set

3. subtractive

4. Ibid, p.67.

5. being-in-presentation; Ibid, p.67.

6. unicity

نتیجه یا اثر شمارش است، می‌تواند صفت یک کثیر باشد. اگر یکتایی صفت یک کثیر باشد، مبین تفاوت آن کثیر است از کثیرهای دیگر. اما در مورد تهی چگونه می‌توان از تفاوت سخن گفت؟ هیچ چیز در کار نیست که موجب تفاوت و تمایز مجموعه‌ی تهی شود، زیرا تفاوت صرفاً مبتنی بر تعلق است و مجموعه‌ی تهی عضوی ندارد. حال فرض کنیم که مجموعه‌ی تهی را یک نوع (species) یا یک نام مشترک از برای شماری از چیزها بدانیم، این بدان معناست که چندین تهی در کار است. پس با توجه به فاقد عضو بودن مجموعه‌ی تهی و لذا عدم امکان ابتدای تفاوت/این‌همانی بر تعلق، پذیرفتن تعدد تهی‌ها به معنای آن است که تفاوت را بر چیزی غیر از تعلق مبتنی کنیم، که این خود خلاف چیزی است که در اصل موضوع توسعه گفتیم. پس فقط یک تهی در کار است و به دلیل وجود نداشتن واحد است که تهی یکتاست.^۱

این شش اصل، چنان که پیشتر نیز اشاره شد، اصول موضوعی هستند که مستقیماً به «نمایش»، یا شکل هستی، مربوط‌اند. هر نمایشی، به مجوز پنج اصل اول، نمایش می‌یابد و نمایش امر نمایش‌ناپذیر، که از بنیادی‌ترین نقاط کل ساختمان فکری بدیو است، به قاعده‌ی اصل ششم روشن می‌گردد. حال، پس از بیان شش اصل موضوع بنیادین از میان نه اصل موضوع نظام تسرملو، می‌باید نسبت میان مفاهیم اصلی هستی-شناسی و مفاهیم متناظر آن‌ها در نظام اصل موضوعی نظریه‌ی مجموعه‌ها را روشن کنیم، مفاهیمی که مستقیماً به شش اصل موضوع مذکور پیوند می‌یابند و مبین نحوه‌ی اندیشیدن بدیو به هستی به مدد ریاضیات‌اند.

مفهوم مجموعه، تعلق و شمول

نظریه‌ی مجموعه‌ها، از جمله دو نوع رابطه را از هم تمیز می‌دهد: تعلق و شمول. تعلق با علامت \in نشان داده می‌شود و شمول با علامت \subset . به زبان فنی ریاضی، تعلق به

1. Badiou, *Being and Event*, pp.68-69.

معنای عضویت در مجموعه است. اگر مجموعه‌ی A را در نظر بگیریم، می‌گوییم b متعلق به A است اگر b عضوی از مجموعه‌ی A باشد و این مطلب را چنین می‌نویسیم: $b \in A$. حال فرض کنیم که مجموعه‌ی A برابر باشد با $\{b, c, d\}$ ، آنگاه b و c و d عضوهای مجموعه‌ی A هستند. و زیرمجموعه‌های آن عبارت‌اند از:

$$\{b\}, \{c\}, \{d\}, \{b, c\}, \{b, d\}, \{c, d\}, \{b, c, d\}, \emptyset.$$

هر کدام از مجموعه‌های فوق‌الذکر یکی از زیرمجموعه‌های مجموعه‌ی A است. ترتیب جملات در این مجموعه‌ها اهمیتی ندارد. تعداد زیرمجموعه‌های هر مجموعه‌ی n عضوی برابر است با 2^n . هم‌چنان که در مورد مجموعه‌ی سه عضوی A می‌بینیم، تعداد زیرمجموعه‌ها برابر است با 2^3 یعنی هشت. از میان زیرمجموعه‌های مجموعه‌ی A ، همان مجموعه‌ی تهی یا $\{\}$ است، یعنی مجموعه‌ای فاقد عضو که البته زیرمجموعه‌ی تمام مجموعه‌های ممکن است. مجموعه‌ی تمام زیرمجموعه‌های هر مجموعه، مثلاً مجموعه‌ی تمام مجموعه‌هایی که در بالا تحت عنوان زیرمجموعه‌های A نام بردیم، مجموعه‌ی توانی نامیده می‌شود و به این صورت نوشته می‌شود $P(A)$. با توسل به مفاهیم خاص نظریه‌ی مجموعه‌ها، بدیو تمایزی بنیادین قائل می‌شود میان تعلق و شمول. تعلق مبین آن است که یک کثیر در نمایش کثیری دیگر یک عضو به حساب می‌آید و شمول مبین آن‌که یک کثیر، زیرکثیر کثیری دیگر است. البته هر کثیری چه در رابطه‌ی تعلق صدق کند چه در رابطه‌ی شمول، همواره کثیری از کثیرهاست، کثیر محض. باید توجه کرد که کثیر را در هیچ یک از حالات فوق، یعنی تعلق یا شمول، یا مجموعه‌ی عضوها بودن یا مجموعه‌ی زیرمجموعه‌ها بودن، واحد^۱ یا کل^۲ نمی‌دانیم. کثیر بودن هرگز متأثر از تمایز این دو رابطه نمی‌شود. این تمایز، تمایزی خنثی است که اصل موضوع مجموعه‌ی توانی آن را به خوبی روشن می‌کند.^۳

1. One
2. Whole
3. Badiou, *Being and Event*, pp.81-82.

این تمایزگذاری و تفکیک، سوای آن‌چه تا کنون گفته‌ایم، اهمیت زیربنایی‌تری نیز دارد، اهمیتی که مشخص‌کننده‌ی یکی از وجوه تمایز بدیو است از سنت فلسفی هستی-شناسی پیش از او. به خلاف تاریخ متافیزیک که بر دوقطبی‌های واحد و کثیر و جزء و کل استقرار می‌یابد، این، به تعبیر بدیو، دو جفت دیالکتیکی موجد انواع مغاک‌های فکری در کل هستی‌شناسی نظروارانه است. به مدد نظریه‌ی مجموعه‌ها، و به عنوان نادر موضعی در تاریخ فلسفه که در آن، «واحد» مستولی بر کل تفکر هستی‌شناختی و متافیزیکی نیست، بدیو کثیر را در مرکز نظریه‌ی هستی‌شناسی تشخیص می‌دهد و تصدیق می‌کند. کثیر از این منظر، هستی بدون واحد یا کثیر کثیرهاست و به‌زعم بدیو مقولات ارسطویی یا کانتی وحدت و تمامیت در فراچنگ آوردن آن هیچ کمکی به ما نمی‌کنند. نظریه‌ی مجموعه‌ها در عین خنثی کردن دو رابطه‌ی جزء-کل و واحد-کثیر، دو رابطه‌ی شمول و تعلق را میان کثیرها تمیز می‌دهد.^۱

اما معنای این تمایز در هستی‌شناسی چیست؟ در تأمل در باب کثیر به کثیری از کثیرها می‌اندیشیم بدون توجه به این که نسبت این کثیر با واحد یا با کل چگونه باشد. مسئله این است که کثیر a چه عضو مجموعه‌ای باشد و چه زیرمجموعه‌ی مجموعه‌ای، همواره کثیر محض است. جایگاه این کثیر در نسبت با کثیر اولیه‌ای که این کثیر a عضو زیرمجموعه‌ی آن است تغییر می‌کند اما خود کثیر بودن یکسره برکنار از این تمایز در جایگاه باقی می‌ماند. تمایز میان تعلق و شمول به لحاظ هستی‌شناختی خنثی است. شمول را می‌توان صرفاً بر پایه‌ی تعلق تعریف کرد و بس. پس وقتی از واژه‌ی جزو برای تعیین زیرمجموعه‌ای استفاده می‌کنیم نه مفهومی از یک کل در کار است نه مفهومی از واحد. بلکه منحصرراً رابطه‌ی تعلق در میان است.

چنان‌که می‌بینیم بدیو می‌کوشد بی‌نیازی از توسل به واحد و کل را در هستی‌شناسی نشان بدهد. آن‌چه مطرح است و موضوعیت دارد صرفاً کثیر است و بس. و اگر

1. Badiou, *Being and Event*, p.81.

مجموعه‌ی نخستین وجود داشته باشد، هستی مجموعه‌ی زیرمجموعه‌های آن، که خود کثیری است تازه، بر پایه‌ی اصل موضوع مجموعه‌ی توانی تضمین می‌شود. مجموعه‌ی نخست، تعلق‌ها یا عضوها را یک‌شماری می‌کند و مجموعه‌ی دوم، شمول‌ها یا زیرمجموعه‌ها را.

تهی

مجموعه‌ی تهی هیچ چیز را نمایش نمی‌دهد، عضوی ندارد، و بنابراین چه بسا تصور کنیم که تمایز ریشه‌ای میان شمول و تعلق تأثیری بر آن ندارد. این تصور نادرست است، هم‌چنان که تصور بدون زیرمجموعه بودن مجموعه‌ی فاقد عضو تهی نادرست است. مجموعه‌ی تهی عضوی ندارد اما از دو حیث با شمول رابطه دارد.^۱ تهی زیرمجموعه‌ی تمام مجموعه‌هاست؛ یعنی همواره مشمول در هر وضعیتی، در هر چیزی، است؛

$$1- \text{تهی زیرمجموعه‌ای دارد که همان مجموعه‌ی تهی است: } \emptyset \subset \emptyset$$

از آن‌چه گفته شد لازم می‌آید که مجموعه‌ی توانی تهی مجموعه‌ای تهی نباشد:

$$P(\emptyset) = \{\emptyset\}$$

$$\emptyset \in P(\emptyset) \quad \text{که متضمن آن است که}$$

تهی هیچ عضوی ندارد و لذا نمایش‌پذیر نیست. این خود تهی نیز نیست که متعلق است به $\{\emptyset\}$ ، زیرا تهی متعلق به هیچ کثیر نمایش‌یافته‌ای نیست بلکه خود هستی کثیر-نمایش است. آن‌چه به این مجموعه تعلق دارد اسم خاص است (یعنی \emptyset).^۲ می‌توان گفت مرکز ثقل هستی‌شناسی بدیو و هستی از منظر او «تهی» است. همین مرکز ثقل است که خاصیتی انقلابی به فلسفه‌ی او می‌دهد. هستی‌شناسی گره خورده

1. Badiou, *Being and Event*, p.86.

2. Ibid, p.89.

است به مفهوم تهی یا مجموعه‌ی تهی. رخداد در عرصه‌ی رخدادپذیر^۱ رخ می‌دهد و عرصه‌ی رخدادپذیر در واقع خلاً رخداد پیشین است، تهی وضعیت.

پیشتر گفتیم که تهی خطری است که هر وضعیتی را تهدید می‌کند اما بدیو به ما می‌گوید که این خطر نه محلی است (یعنی یکی از جملات وضعیت نیست) نه کلی^۲ (یعنی به معنای تمامیت ساختاری وضعیت نیست). پس تهی یکی از جملات وضعیت یا، به تعبیری مبتنی بر نظریه‌ی مجموعه‌ها، عضوی از مجموعه‌ی وضعیت نیست. همین‌طور کلّ نیز نیست زیرا که هیچ این کلّ است یا به عبارتی در این کلّ، هیچ نیست. پس خطر تهی کجاست؟

از آن‌چه گفته‌ایم می‌دانیم که فقط آن‌چه به وضعیت تعلق دارد نمایش می‌یابد. بنابراین، کثیری که به وضعیت تعلق ندارد و فقط مشمول در آن است نمایش نمی‌یابد. از دیگر سو، گفتیم که تهی نه جمله است و نه کلّ. پس به نظر می‌رسد که جایگاه تهی فقط در میان زیرکثیرها یا جزوهای وضعیت می‌تواند باشد. اگر تعلق داشتن کثیر به وضعیت به این معنا باشد که آن کثیر، کثیری منسجم است و لذا نمایش می‌یابد یا وجود دارد، قضیه‌ی نقطه‌ی مازاد به ما می‌گوید که همیشه، در هر وضعیتی، زیرکثیرهایی درکارند که گرچه به مثابه ترکیب‌هایی از کثرت‌ها مشمول در وضعیت‌اند، ممکن نیست که به مثابه جملات در آن وضعیت شمرده شوند و لذا وجود ندارند. «پس جزوها یا زیرکثیرها مکانی‌اند که تهی در آن شکل‌مکنون هستی را کسب می‌کند».^۳

۱. evental-site معادل به کار برده شده در ال‌ن بدیو: فلسفه-سیاست-هنر-عشق، ۱۳۸۸ش، ص ۴۳. عرصه‌ی رخدادپذیر بنا به تعریف بدیو کثیری است در یک وضعیت به شرط آن‌که کاملاً تکین باشد. این کثیر نمایش می‌یابد اما هیچ‌کدام از عضوهایش نمایش نمی‌یابند. تعلق می‌یابد بدون آن‌که ابدأ مشمول شود (رجوع شود به بخش تعلق و شمول).

2. global

3. Badiou, *Being and Event*, p.97.

واحد، کثیر، دولت

بدیو در هستی‌شناسی خویش نگاهی تازه دارد به واحد و کثیر. در برابر سنتی که در بحث از هستی، واحد را در کانون توجه متافیزیکی قرار می‌دهد یا در واقع در پی برقراری وحدتی حول واحد است، بدیو کثیر را در کانون غور فلسفی‌اش می‌نهد و عدم واحد به مثابه عنصری وحدت‌بخش یا متافیزیکی پیش‌فرض ورود به هستی‌شناسی اوست. در نگاه بدیو، هستی کثرت محض است. چیزی جز کثیرها در کار نیست و هر کثیری فی‌الواقع کثیری از کثیرهاست. این است نخستین قانون هستی‌شناختی: هر کثیری مرکب از کثیرهاست.

پیشتر گفته شد که یکی از برندهای بنیادی هستی‌شناسی بدیو آن است که واحد وجود ندارد. وی در تأمل اول از هستی و رخداد با اشاره به سنت هستی‌شناسی از پارمنیدس به این سو، در باب واحد و کثیر «تصمیم‌گیری» می‌کند، تصمیمی که بناست مشکل دیرینه‌ی نسبت نمایش و هستی و تقابل واحد و کثیر را حل کند. به تعبیر بدیو، به هستی تنها درون نمایش می‌توان دسترسی داشت نه بیرون از آن. و آنچه خود را نمایش می‌دهد کثیر است. هستی نمی‌تواند واحد باشد، زیرا در غیر این صورت کثیر نمی‌توانست وجود داشته باشد، حال آن‌که می‌دانیم آن‌چه نمایش می‌یابد کثیر است. هستی نیز فقط تا آن‌جایی کثیر است که در نمایش واقع شود. به عبارت بهتر، هستی نه کثیر است نه واحد. نتیجه‌ای که بدیو می‌گیرد آن است که کثیر رژیم نمایش است و واحد در نسبت با نمایش صرفاً نتیجه‌ای عملیاتی است (نتیجه‌ی عملیات شمارش).^۱

چنان‌که پیشتر گفتیم، هر کثیر نمایش‌یافته به زعم بدیو «وضعیت» است و هر وضعیتی ساختارمند. وضعیت، نمایشی ساختاریافته است و چیزی جدا از وضعیت‌ها در کار نیست. بر این اساس، هستی‌شناسی هم اگر وجود داشته باشد، لاجرم یک وضعیت است. هر وضعیتی یک نمایش است. هستی در هر نمایشی واقع می‌شود و لذا نه یک

1. Badiou, *Being and Event*, pp.23-24.

نمایش از هستی می‌تواند در کار باشد نه هستی خودش را نمایش می‌دهد. نتیجه این خواهد بود که وضعیت هستی‌شناختی، نمایش نمایش باشد.^۱

یگانه محمولی که بدیو بر نمایش اعمال می‌کند «کثیر» است. در هر وضعیتی، از آن‌جا که همه‌ی وضعیت‌ها ساختارمندند کثیر نمایش آن کثیری است که جمالاتش (یعنی جمالات یک مجموعه، چون به‌زعم بدیو همه چیز مجموعه است و هر مجموعه کثیری از کثیرها) بر مبنای ساختار وضعیت (یک‌شماری) شمرده می‌شوند. بنابراین، هستی‌شناسی، اگر ممکن باشد، از آن‌جا که نمایش نمایش است، وضعیت کثیر محض است، یا به تعبیر بدیو، علم کثیر بماهو کثیر.^۲

گفتیم که واحد وجود ندارد، بلکه صرفاً نتیجه‌ی نوعی شمارش، یا تأثیر یک ساختار، است. اما نسبت واحد به این معنا با ساختار و نمایش چیست؟ برای روشن شدن جایگاه واحد در هستی‌شناسی بدیو، ناگزیر از بحث در باب ساختار، نمایش، و خاصه دولت هستیم.

هر کثیری به‌زعم بدیو یک مجموعه است، مجموعه‌ای که خود متشکل است از کثیرها یا همان مجموعه‌های دیگر. عضوهای این مجموعه یعنی جمالاتی که متعلق‌اند به وضعیت، در سطح وضعیت نمایش می‌یابند، نمایشی ساختارمند. در باب وضعیت و نسبت با آن دولت وضعیت می‌توان از مفاهیم قرینه‌ای سخن گفت که بدیو برای تحلیلی هستی‌شناختی خویش به‌کار می‌برد. بدیو می‌گوید بازنمایی، شمارش شمارش، فراساختار، شمول، زیرمجموعه و جزء در جانب دولت وضعیت‌اند. نمایش، یک‌شماری نخستین، ساختار، تعلق، عضو، مشخصاً مربوط‌اند به وضعیت و نه دولت آن. دولت همواره آن‌چه را که از پیش نمایش داده شده است بازنمایی می‌کند.^۳

برنهاد وجود نداشتن واحد، سوای جایگاه خاصش در بحث از هستی بما هو

1. Badiou, *Being and Event*, pp.24-27.

2. Ibid, p.28.

3. Ibid, p.95.

هستی، در تبیین ساختارهای وضعیتی و تحلیل پدیدار شدن رخداد و تولید حقیقت و در مقابل آن، محافظه‌کاری دولت وضعیت (و دولت به معنای سیاسی آن) نیز نقش مهمی دارد. دولت وضعیت در فرهنگ مصطلحات بدیو آن چیزی تعریف شده که به وسیله‌اش ساختار یک وضعیت نیز یک‌شماری می‌شود. دولت وضعیت در پی شمارش‌های کثیرهای وضعیت است به نحوی که تمام کثیرهای موجود در توصیف دولت گنجانده شوند.

به عبارتی هر وضعیتی دایرة‌المعارفی دارد که از تمامی عناصر وضعیت تعریفی به دست می‌دهد. دایرة‌المعارف یک وضعیت به تعبیر بدیو نوعی طبقه‌بندی جزوهای وضعیت است. این جزوها به واسطه‌ی یک خاصه که می‌توان در زبان وضعیت صورت‌بندی‌اش کرد از هم متمایز می‌شوند. رخداد برهم‌زننده‌ی این شناخت دایرة‌المعارفی است. به عبارتی رخداد در دایرة‌المعارف دولت شمرده نمی‌شود، هم‌چنان که کثیرهای پیوندخورده با رخداد یک‌شماری نمی‌شوند، یا به عبارت دقیق‌تر حتی در این دایرة‌المعارف دیده و به حساب آورده نمی‌شوند.

لازم به ذکر است که بدیو در تأمل هشتم و نهم از هستی و رخداد دو دولت را از هم متمایز می‌کند، یکی دولت وضعیت (state) و دیگری دولت وضعیت تاریخی-اجتماعی (State) که آن هم به معنایی دولت وضعیت است، دولت وضعیتی سیاسی. به تعبیر بدیو، دولت وضعیت آن چیزی است که ساختار یک وضعیت، ساختار هر نمایش ساختارمندی - مهم نیست که نمایش چه باشد - به وسیله‌ی آن یک‌شماری می‌شود. این همان فراساختاری است که کارش و رای شمارش جملات وضعیت است، که اگر صرفاً همین شمارش را انجام می‌داد از ساختار نمایش تمایز ناپذیر می‌بود.

این‌طور نیست که فراساختار، خود ساختار را در مقام یکی از جملات وضعیت بشمارد. و چنین هم نیست که فراساختار جملات وضعیت را بازشماری کند. پس چه مفهومی دارد این شمارش شمارش و کارکرد آن چیست؟ این یک‌شماری دوباره چه

چیزی را می‌شمارد و چرا؟ پاسخ این پرسش مبتنی است بر مسئله‌ی تهی و انسجام کثیر. به‌زعم بدیو، هر کثیر-نمایشی در معرض خطر تهی است. تهی هستی هر کثیری است؛ نامی است که بر عدم‌انسجام کثیر می‌نهیم. اما خود این تهی نه نمایش می‌یابد نه تعیین.^۱ در این جا می‌توان به شکاف میان واحد به‌مثابه نتیجه و واحد به‌مثابه عملیات اشاره کرد. فراساختار، واحد را نتیجه‌ی شمارش می‌داند و می‌خواهد. حال آن‌که به‌زعم بدیو واحد صرفاً عملیات است. دولت وضعیت اجزا را چنان می‌شمارد یا یک‌شماری می‌کند که حافظ و ضامن و مؤید واحد باشد. از این جاست که دولت (چه دولت وضعیت و چه دولت سیاسی) با هر آن‌چه این نظم شمارش را برهم‌بزند و یا وجود واحد را در مقام نتیجه‌ی شمارش به خطر اندازد دشمن است. هم‌چنان‌که تهی وضعیت، همان شمارش-نشده‌ها یا بازنمایی‌نشده‌های وضعیت، در حقیقت دشمن دولت خواهند بود.

بدیو در تأمل هشتم هستی و رخداد توضیح می‌دهد که تهی انسجام نمایش را تهدید می‌کند، انسجامی ظاهری که نتیجه‌ی عمل ساختار است. برای آن‌که انسجام نمایش حفظ شود لازم است که فراساختاری در کار باشد که ساختار را مضاعف کند. دلیلش این است که ساختار یگانه چیزی است که از شمارش کسر می‌شود، خود شمارش از شمارش می‌گریزد. پس چه بسا ساختار همان نقطه‌ای باشد که تهی در آن داده می‌شود. حال این فراساختار، این شمارش مجدد، می‌باید ساختار را در مقابل تهی ایمن کند. مهم نیست کدام وضعیت را بررسی می‌کنید، بررسی همواره آشکارنده‌ی شمارش دوم است. این یعنی تمام وضعیت‌ها دو بار ساختار می‌یابند. ساختار نخست راجع است به نمایش، و ساختار دوم به دولت وضعیت.

ساختار دوم، همان ساختار ساختار، مسئول انسجام وضعیت است و گواهی می‌دهد که واحد وجود دارد. به عبارتی تصدیق می‌کند که وضعیت از انسجامی برخوردار است، انسجامی که در حقیقت افسانه‌ای و خیالی است. پس دولت همواره نافی و منکر

1. Badiou, *Being and Event*, p.93.

تهی است زیرا با پذیرش وجود تهی، انسجام مورد ادعای دولت وضعیت از هم می-پاشد. ضمن آن که هیچ وضعیتی نیست که واجد این ساختار ثانوی و عالی نباشد.

حال باید دید بر چه مبنایی این ساختار ثانویه از ساختار اولیه متمایز می‌شود. مطمئناً اگر فراساختار صرفاً جملات وضعیت را بشمارد تفاوتی با خود ساختار ندارد. این نیز کفایت نمی‌کند که آن را شمارش شمارش، شمارش ساختار، تعریف کنیم خاصه که ساختار را نمی‌توان یکی از جملات وضعیت و زین قبل قابل شمارش دانست. پیشتر نیز گفتیم که شمارش تن به شمارش نمی‌دهد.^۱

مبنای تمایز این دو ساختار، آن است که ساختار، حوزه‌ی تعلق است و فراساختار حوزه‌ی شمول؛ ساختار جملات وضعیت را به مثابه عضوهای وضعیت یک‌شماری می‌کند؛ و قلمرو فراساختار اجزای وضعیت‌اند (یعنی زیرمجموعه‌های آن). فراساختار^۰ واحد را در قبال شمول تضمین می‌کند، هم‌چنان‌که ساختار همین کار را در نسبت با تعلق می‌کند. یعنی واحد، ماحصل یک‌شماری هر دوی این‌ها خواهد بود. همیشه فراساختاری در کار است که کثرت‌های منسجم را، هر ترکیبی از این کثرت‌ها را، یک-شماری می‌کند، با این فرض اولیه که ساختار وضعیت، کثیرهایی منسجم از کثیرهای وضعیت به دست می‌دهد. پس آنچه به دولت وضعیت تعلق دارد، مشمول در وضعیت است (و نه متعلق به آن) و فقط آنچه متعلق به وضعیت است نمایش می‌یابد. بدین-ترتیب، هر جزو توسط دولت یک‌شماری می‌شود و زین قبل نشان واحد را دریافت می-کند تا خطای تهی مرتفع شود.^۲

دولت با تصدیق واحد در وضعیت‌ها عمل می‌کند و بدین‌قرار، پاسخی تند و آماده است به تهی‌ای که از راه یک‌شماری جزوهای وضعیت، حاصل می‌آید. درست است که دولت به طور درونی منفصل از ساختار وضعیت است و بنا بر قضیه‌ی نقطه‌ی مازاد

1. Badiou, *Being and Event*, pp.94-95.

2. Ibid, p.97.

جزوهایی وجود دارند که در ساختار اصلی معدوم‌اند، اما آنچه دولت نمایش می‌دهد مرکب است از آنچه وضعیت نمایش می‌دهد. یا، چنان‌که در بحث ریاضیاتی در باب تعلق و شمول روشن خواهد شد، آنچه مشمول است، یعنی زیرمجموعه‌ی وضعیت، متشکل است از عضوهای وضعیت، یعنی آنچه متعلق به وضعیت است. تعلق به معنای کثیری منسجم بودن است، نیز به معنای نمایش یافتن و لذا «وجود داشتن».

بر مبنای آنچه گفته‌ایم پیداست که کثیرهایی هستند که در وضعیت، یک‌شماری می‌شوند و بنابراین در آن نمایش می‌یابند. اگر همان کثیر را دولت وضعیت نیز یک‌شماری کند می‌گوییم کثیر مذکور بازنمایی^۱ شده است. پس این کثیر هم متعلق به وضعیت است و هم مشمول در آن. چنین کثیری یک جمله-جزء^۲ است. برعکس، عطف به قضیه‌ی نقطه‌ی مازاد، هستند کثیرهایی که در وضعیت نمایش نمی‌یابند (متعلق به وضعیت نیستند)، حال آن‌که در وضعیت بازنمایی می‌شوند (مشمول در وضعیت‌اند). چنین کثیرهایی اجزاء یا زیرمجموعه‌های وضعیت‌اند و نه جملات آن. دست آخر، کثیرهایی هستند که جملات نمایش‌یافته‌اند اما بازنمایی نمی‌شوند. این‌ها اعضوها یا جملات وضعیت‌اند.^۳

بدیو کثیرهای نوع نخست را بهنجار،^۴ کثیرهای نوع دوم را زانده^۵ و کثیرهای نوع سوم را تکین^۶ می‌نامد. این‌ها سه نوع بنیادین جملات درون فضای کامل یک وضعیت-اند. به زعم بدیو این سه نوع بر پایه‌ی ضرورت قدرت دولت برای حمایت و حفاظت از واحد در برابر هر گونه تثبیت‌درکثیر^۷ تهی استنتاج می‌شوند و اصلی‌ترین مفاهیم هر

1. representation

2. term-part

3. Badiou, *Being and Event*, p.99.

4. normal

5. excrescence

6. singular

7. fixation-in-multiple

تجربه‌ای هستند. در باب نسبت این سه نوع با دولت اجمالاً می‌توان گفت که «بهنجاری» تضمین مجدد واحد اصلی و اولیه است به دست دولت وضعیت. قابل ذکر است که آن واحد نخستین در دولت وضعیت نمایش می‌یابد.

جملات تکین متشکل اند از عضوهایی که شمارش^۱ آن‌ها را نمی‌پذیرد. این‌ها قطعاً واحد-کثیرهای وضعیت اند یعنی که در وضعیت^۲ واحدند منتها توسط دولت/شمارش پذیرفته نمی‌شوند و لذا واحد تلقی نمی‌گردند. به تعبیر بدیو این جملات وجود دارند، چون نمایش می‌یابند، اما نمی‌توانند جزء باشند، دولت بر وجودشان صحنه نمی‌نهد، و لذا بازنمایی نمی‌شوند. جملات تکین در فلسفه‌ی بدیو اهمیت بسیاری دارند خاصه در بحث از نسبت تهی و رخداد. و اما نهایتاً، زائدگی یکی از واحدهای دولت است. این‌ها در دولت وضعیت موجود هستند اما در خود وضعیت ناموجودند.^۱

از آن چه تاکنون گفته‌ایم برمی‌آید که تهی محذوف از بازنمایی دولت است به این دلیل که عضوهای مجموعه‌ی تهی از وضعیت غایب‌اند. دولت فقط عضوهای وضعیت، عضوهای کثیری از کثیرها یا یک مجموعه را می‌شمارد. و از همین جا اهمیت تهی در وقوع رخداد پیش‌بینی‌ناپذیر نیز تا حدی روشن می‌شود.

در باب دولت باید افزود که چون به‌زعم بدیو نظریه‌ی هستی‌شناسی نظریه‌ی نمایش است و اصلاً هستی‌شناسی، خود، نمایش نمایش است، این نظریه‌ی نمایش می‌باید نوعی نظریه‌ی دولت را نیز تدارک کند. هر نظریه‌ی دولت، چنان‌که از مباحث فوق برمی‌آید، لاجرم می‌باید میان تعلق و شمول تمایزگذاری کند. از دیگر سو، خود این نظریه می‌باید فاقد دولت باشد.

هستی‌شناسی ملزم است به تقویم مفهوم زیرمجموعه. نیز به بیرون کشیدن تمام پیامدهای شکاف میان تعلق و شمول. هستی‌شناسی ملزم است به آن‌که ذیل رژیم آن شکاف قرار نگیرد. هستی‌شناسی ملزم است به پیش رفتن بر این مبنا که یک‌شماری

1. Badiou, *Being and Event*, pp.99-100.

زیرمجموعه‌های یک کثیر همواره فقط جمله‌ی دیگری است درون فضای نمایش اصل- موضوعی کثیر محض. نتیجه آن‌که دولت وضعیت هستی‌شناختی ناموجود است. وضعیت هستی‌شناسی فاقد دولت است.^۱

نتیجه

ستون اصلی ساختمان فکری ال‌ن بدیو، مسئله‌ی حقیقت است، و لذا پرسش از هستی حقیقت‌ها بنیادین‌ترین مسئله‌ی فلسفه‌ی اوست. پاسخ بدین پرسش، مستلزم پرداختن وی به هستی‌شناسی است. به‌زعم او، ریاضیات همان هستی‌شناسی است، برنهادی فراهستی‌شناختی که نه می‌تواند صرفاً ریاضیاتی باشد و نه صرفاً هستی‌شناختی. بدین‌قرار می‌باید و می‌توان به مدد ریاضیات به هستی‌اندیشید. اما کدام تلقی از ریاضیات مناسب تفکر در باب هستی است و چگونه می‌باید این ریاضیات را در هستی‌شناسی به خدمت گرفت؟ پاسخ بدیو، نظامی اصلی موضوعی است بر پایه‌ی نظریه‌ی مجموعه‌ها.

یکی از دلایل ابتدای هستی‌شناسی بدیو بر اصول موضوع آن است که این‌ها ثابت شده‌اند و لذا ما را از درگیری با گزاره‌های مشکوک بی‌نیاز می‌کنند، گزاره‌هایی که در طول تاریخ منشأ مجادلات و مناقشات بسیار بوده‌اند. بدیو می‌کوشد به مدد این اصول موضوع هستی‌شناسی را بر اصولی محکم، متقن و اثبات‌پذیر بنا نهد. تحقق این هدف راه را برای هدف اصلی او باز می‌کند: اثبات هستی حقیقت‌ها و نحوه‌ی ظهورشان در جهان.

تا پیش از بدیو، هستی‌شناسی وظیفه‌ی فلسفه بوده است. اما در نظام فکری او، اندیشیدن به هستی وظیفه‌ی ریاضیات است. هستی‌شناسی ریاضیاتی مورد نظر وی حوزه‌ی «هستی» در تمایز از وجود است. از دیدگاه وی مضمون محوری آموزه‌ی هستی، کثرت نامنسجم است. واحد وجود ندارد و چیزی سوای وضعیت‌ها در کار نیست. پس هستی‌شناسی، اگر وجود داشته باشد، یک وضعیت است. هر وضعیت یک نمایش

1. Badiou, *Being and Event*, pp.100-101.

است. بنابراین، وضعیت هستی‌شناختی نمایشِ نمایش است. اگر هستی‌شناسی ممکن باشد، یعنی نمایشِ نمایش، آن‌گاه هستی‌شناسی^۵ وضعیتِ کثیر محض، یا کثیر در خود، است.

اگر بپذیریم که نظریه‌ی ریاضی کثیر محض، نظریه‌ی مجموعه‌ها است، آن‌گاه دلیل آن که نزد بدیو مبنای ریاضیاتی اندیشیدن به هستی است آن است که نظریه‌ی مجموعه‌ها هر وضعیتی را می‌تواند فرمالیزه (صوری‌سازی) کند، به این شرط که نظریه‌ی مجموعه‌ها را اندیشه‌ای بسنده در باب کثیر محض بدانیم و تا آن حد که نظریه‌ی مجموعه‌ها انعکاس‌دهنده‌ی کثیر کثیرها باشد. لذا برای صوری ساختن هر وضعیتی کافی است که مجموعه‌ای را نظر بگیریم که مشخصاتش با مشخصات آن وضعیت قابل مقایسه باشند. فرمالیزه کردن یک مفهوم راه را برای اندیشیدن به آن مفهوم باز می‌کند.

برای این منظور باید به تدوین اصول موضوع پرداخت به نحوی که کثیر، بدون مفهوم، یعنی بدون دلالت بر هستی‌واحد به اندیشه درآید. نظام اصل موضوعی در این نظریه‌ی ریاضیاتی فقط شامل نه اصل موضوع است که از میان‌شان یکی وجودی است، یعنی کارش حکم مستقیم یک وجود است. در سایر اصول موضوع مورد نظر وی هستی کثیری نمایش‌یافته پیشاپیش مفروض است.

اصول موضوعی که بدیو آن‌ها را در بنیاد هستی‌شناسی قرار می‌دهد واجد این ویژگی‌اند که همگی پیوسته در قلمرو کثیر باقی می‌مانند و بدون توسل یا نیاز به واحد و یا به دست دادن تعریفی از کثیر، هر گونه گسترش و انتشار کثیر ذیل آن‌ها اثبات و تأیید می‌شود. این اصول در تجانس کامل با کثرت محض‌اند. اصول موضوع مورد نظر هم با بنیاد ماتریالیستی تفکر وی هم‌خوان‌اند و هم با برنهاد عدم واحد و نظریه‌ی کثیر به‌مثابه شکل کلی نمایش.

بدیو به عوض واحد، کثیر را در مرکز نظریه‌ی هستی‌شناسی تشخیص می‌دهد و تصدیق می‌کند. کثیر از این منظر، هستی بدون واحد یا کثیر کثیرهاست. این تمایزگذاری

و تفکیک، هستی‌شناسی بدیو را از سنت فلسفی هستی‌شناسی پیش از او متمایز کرده است. تلقی بدیو از هستی‌شناسی بدون درگیر کردن تفکر در انواع مفاک‌های فکری که به واسطه‌ی تکیه بر دو قطبی‌های واحد و کثیر و جزء و کل ایجاد شده‌اند، به مدد نظریه‌ی مجموعه‌ها و اصول موضوع مبتنی بر آن نظریه، به یگانه موضعی در تاریخ فلسفه بدل می‌شود که در آن هستی‌شناسی مقهور مفهوم «واحد» نیست.

بر نهاد بنیادین هستی‌شناسی بدیو، عدم واحد است. این بر نهاد سوای جایگاه خاصش در تحلیل هستی بما هو هستی، در تبیین ساختارهای وضعیتی و تحلیل پدیدار شدن رخداد و تولید حقیقت نقش مهمی دارد. بدیو کثیر را از زیر سایه‌ی کهن واحد بیرون می‌آورد و بدین اعتبار، بدون توسل به واحد، هستی را تفسیر می‌کند. در این تفسیر که در آن میان هستی و وجود تمایز گذارده می‌شود، هر آن چه هست کثیر است و بس. بدین ترتیب، تکثر هستی و اشکال آن محفوظ می‌ماند و کثرت حقیقی فدای چارچوب محدودکننده‌ی واحد نمی‌شود. از این مهم‌تر، به مرکز تفسیر هستی آوردن تهی، مقدمه‌ای است بر خصلت انقلابی فلسفه‌ی او. هستی‌شناسی از وظایف فلسفه کنار گذاشته می‌شود و آن چه اهمیت می‌یابد رخداد و حقیقت است.

منابع

- بروئر، ژ. ورودی به نظریه‌ی مجموعه‌ها، ترجمه‌ی پرویز شهریاری، تهران، انتشارات پویش، ۱۳۵۹ش.
Badiou, A., *Being and Event*, Oliver Feltham(Trans), New York, Continuum, 2005.